

نور الهدی

ویژه نامه الکترونیکی - بهار ۱۴۰۱

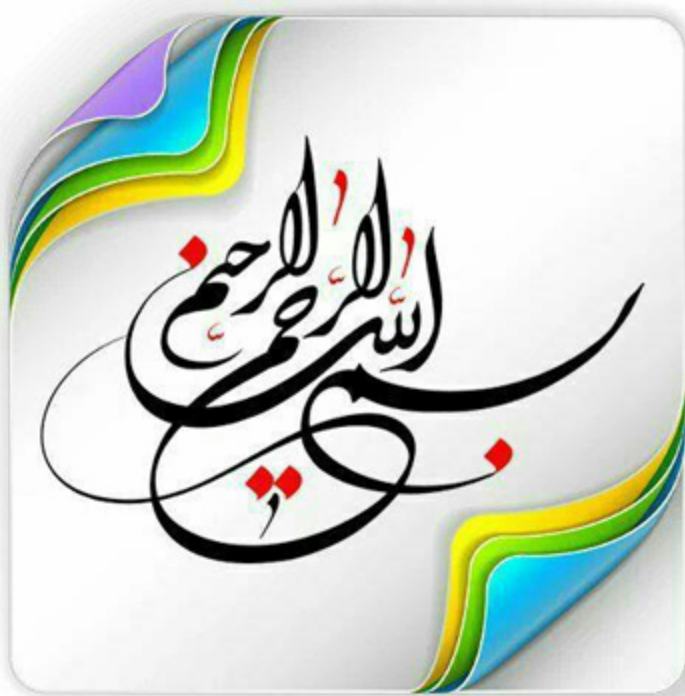
این دفعه مجله رو شما زین



● کی تا حالا حرم رو وجب زده؟

● هدیه های جالبی که شبیهش رو ندیدید

● یک بهار با هدیه های شما



در این شماره می خوانید:

کی تا حالا حرم رو وجب زده؟

چمدان منتظر

پله برقی حرم

امتحانی با یک صفر بزرگ

آقانیا!

چه بازی هایی نکنیم؟

یک سفر کوتاه

دیدار بدون سرزنش

رفیقام دعوت کرد

کبوتر اشتباهی

گوشه هایی از متن های شما

دعای مامانم این نبود

یک داستان کودکانه

معرفی صفحات حرم

هدایای شما

معرفی دو کتاب



شماها جوان های عزیز ذخیره انقلاب هستید. بنده سال هاست با شماها رفیقم و شماها را دوست می دارم.

مجله الکترونیکی نورالهدی - بهار ۱۴۰۱ - ویژه طرح بهار

آدرس پستی: مشهد. حرم رضوی. صحن پیامبر. باب الهادی پلکان سمت راست طبقه اول؛ اداره تبلیغات فرهنگی، بخش فضای مجازی. صندوق پستی: ۳۵۱-۹۱۷۳۵
برای مراجعه حضوری و ارتباط با خادمین خود از ساعت ۸ تا ۱۷ می توانید به آدرس بالا مراجعه فرمائید.

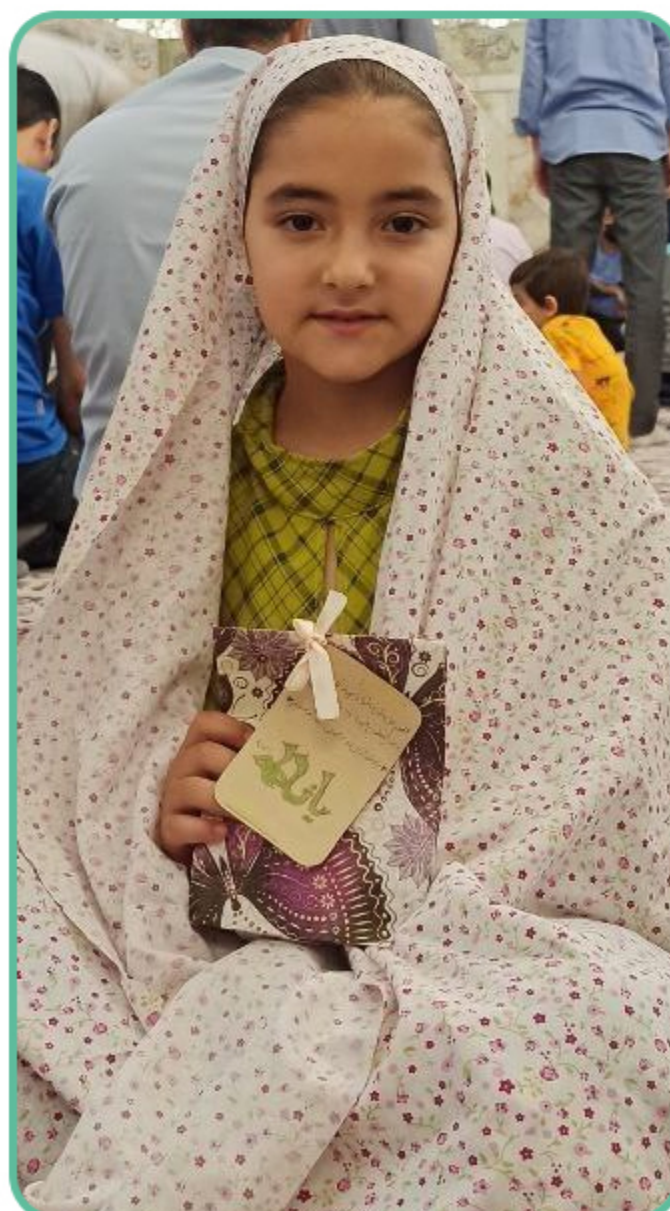
طرح بهار چی بود؟

تعدادی از هدیه های قشنگی که برای **#طرح-بهار** فرستاده بودین، توسط خادم ها به زائر کوچولوهای حرم اطراف ضریح، هدیه داده شد. اگه دوست دارین شمام می تونین توی این طرح مشارکت کنین و ملزومات حجاب و نماز یا عروسکهای دوختنی و بافتنی ارسال کنین تا به دست زائر کوچولوها برسه.

یکی از **تکواویر** **اشارن** **هویه** های شما به زائر کوچولوها



کی تا حالا حرم رو وجب زده!





کی تا حالا حرم رو وجب زده!

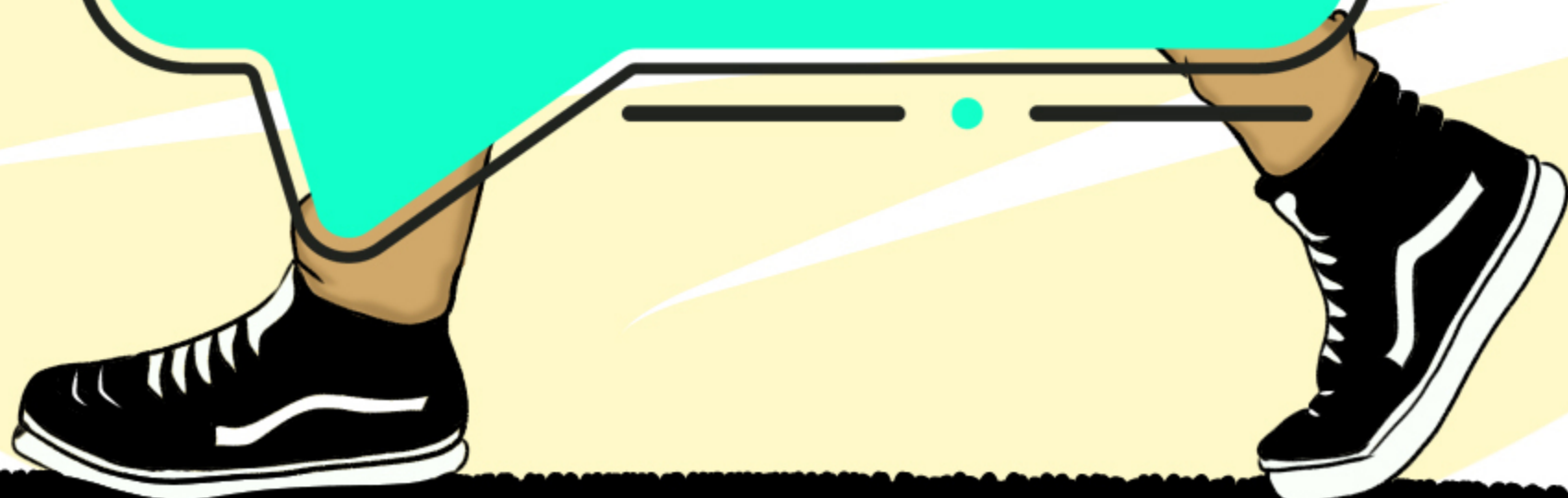
یک نفر داشت آرام آرام به ردیف مثل اینکه بخواهد مثل دروازه بان گل کوچک اندازه دروازه را مشخص کند قدم به قدم میلیمتری حرم را میچرخید. یعنی میچرخید نه اینکه در حرم بچرخد! نه! یعنی واقعا داشت دور حرم میگشت، از آن گشتن هایی که نیت میکنی دور سر یک نفر بچرخ، مثل اینکه از ته دل بگویی دورت می گردم!

آن یک نفر داشت با هر قدم سراغ واژه هایی می رفت تا بتواند این طرح بهار را هدیه بدهد به مخاطبینی که سال هاست دلشان با مجله و نشریه نورالهدی گره خورده به سنگ فرش های صحن انقلاب، سنگ فرش های صحن بزرگ پیامبر اعظم. همان یک نفر دلش لک زده بود برای اینکه کلماتی که صله می گرفت از آقا را تقدیم مخاطبینی کند که جانشان به هر یادگاری ای بسته است که از حرم به دستشان برسد.

سلام! اینجا نورالهداست و شما در این شماره هر چه میخوانید و هر چه میبینید یادداشت ها و کارهایی است که خودتان برای ما فرستاده اید.

اصلا کی تا حالا حرم را با پاهایش وجب زده است؟ کی تا به حال همه صحن و سرای حرم را با کلماتش و حرف های دلش وجب زده است و اندازه گرفته است؟

بیا این یک بار همه با هم هر جای حرم را که می توانیم با کلماتی که از طرف شماست وجب کنیم و دلمان را یک گوشه اش جا بدهیم.



چمدان منتظر

دانش آموز راهنمایی مدارس خاص قم بودم. قرار شد دانش آموزان نام نویسی کنند و برای سفر مشهد قرعه کشی شود. قصد رفتن به مشهد را نداشتم، خواستم شانس‌م را امتحان کنم و نام نویسی کردم. هنگام اعلام منتخبین، نامم خوانده شد. پُر از شعف و نگرانی شدم! شور پذیرفته شدن و نگران از نیافتن اجازه رفتن. پدرم اجازه نمیداد. از رفتن انصراف دادم، اما دلم آنجا بود. شب در حرم حضرت معصومه علیها السلام بودیم، در سجده بین حرف‌هایم گفتم: «اگر میخواستید برادرم را ببینید از شما دریغ نمی‌کردم، می‌خواهم برادران را ببینم.» از رفتن ناامید، به خانه بازگشتیم. علوم برای پرسش فردا می‌خواندم. تلفن مادر زنگ خورد. ناظم‌مان گفت: «خواهر و خواهرزاده ام به سفر نخواهند آمد و جایشان دو نفر دیگر را می‌گیریم، اجازه می‌دهید دخترتان با ما بیایند؟» مادرم گفت: «بلی.» به پدرم گفتم: «او از سفر انصراف داده بود، اما دعوت‌امشب فرق داشت.

امام رضا علیه السلام خودش او را طلبید. پدر نیز رضایت داد. چمدان را جمع کردم و فردایش در راه آهن حاضر شدم. دوستانم نیز بسیار ذوق زده شدند. این خانواده رؤوف‌ترین کسانی هستند که می‌شناسم.

خانم فرزانه ابراهیمی از کرمان

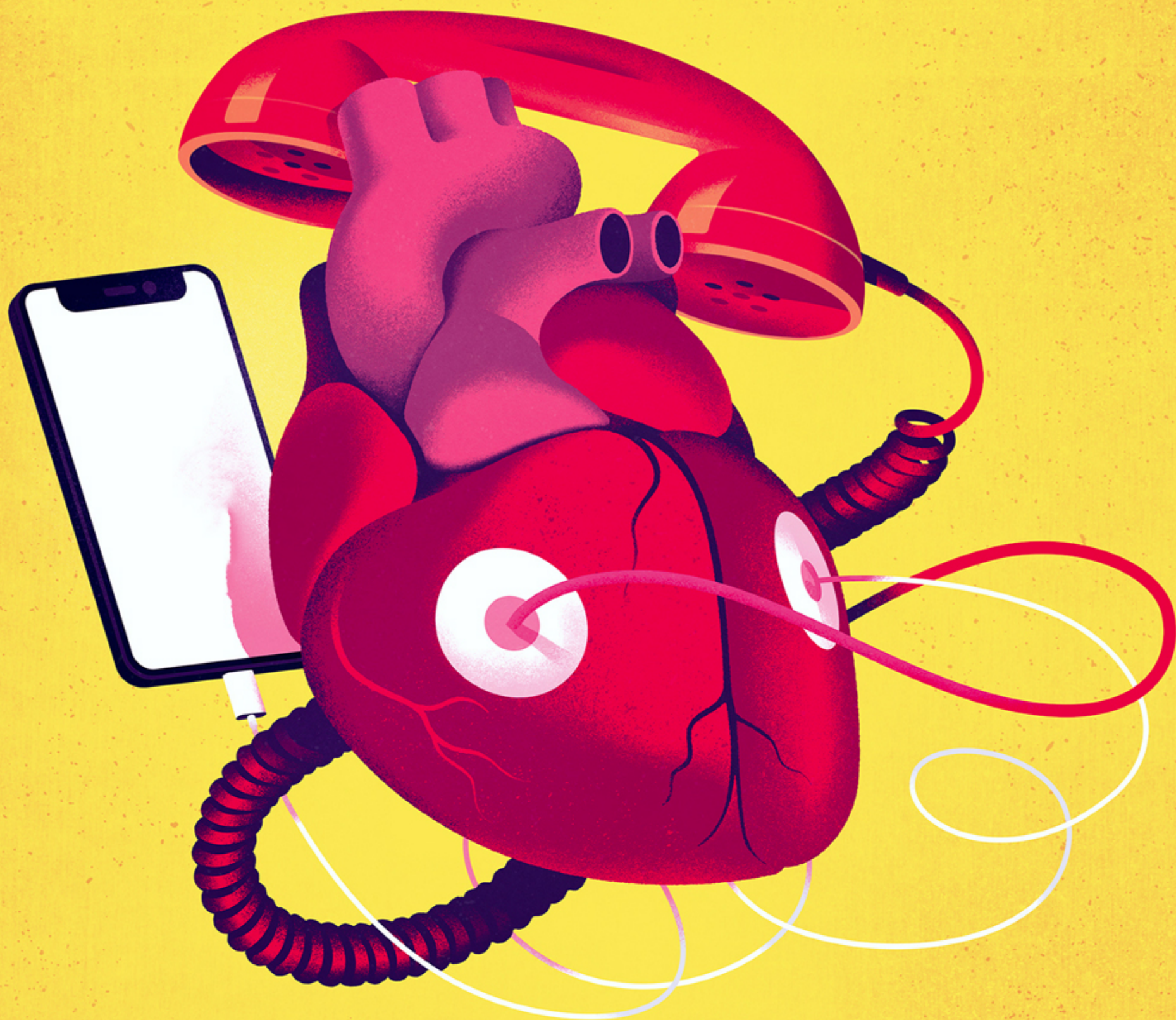
آسمانی ترین پله برقی جهان

سلام امام رضا من حدیث هستم والان ۱۲ سالمه. یادمه اولین بار که با مامان و بابام به مشهد آمدم فقط تمام فکرم بازی کردن بر روی پله های برقی رواق ها بود و هرکسی به من می گفت مشهد من به یاد همون پله برقی ها ذوق میکردم ولی الان که بزرگتر شدم دیگر آن دختر کوچک شیطان نیستم که به عشق پله برقی های رواق ذوق دیدار داشته باشم الان به عشق دیدار حرمت و زیارتت بی تابم. الان به عشق زیارت حرم امام حسین علیه السلام بی تابم.

یا امام رضا خیلی دوستت دارم و دوست دارم بازم به پابوست پیام. لطفا سلام مرا به شهدای کربلا و امام عصرم مهدی صاحب زمان برسان و دعا کنید که حضرت مهدی ظهور کند. منم به شما قول میدم دختر خوبی باشم و حجابم رو رعایت کنم و دل امام عصرم و دل حضرت زهرا را شاد نگه دارم.

حدیث رهنما ۱۲ ساله از اصفهان

امتحانی باید صفر بنزد



داستان

داشتم برای امتحانم درس می‌خوندم که تماس گرفت و گفت می‌خوام پیام خونه تون تا با هم درس بخونیم. با اینکه می‌دونستم که وقتی بیاد زمان زیادی رو به حرف زدن با هم می‌گذرونیم، قبول کردم... نتیجه اون امتحان رو... نگم

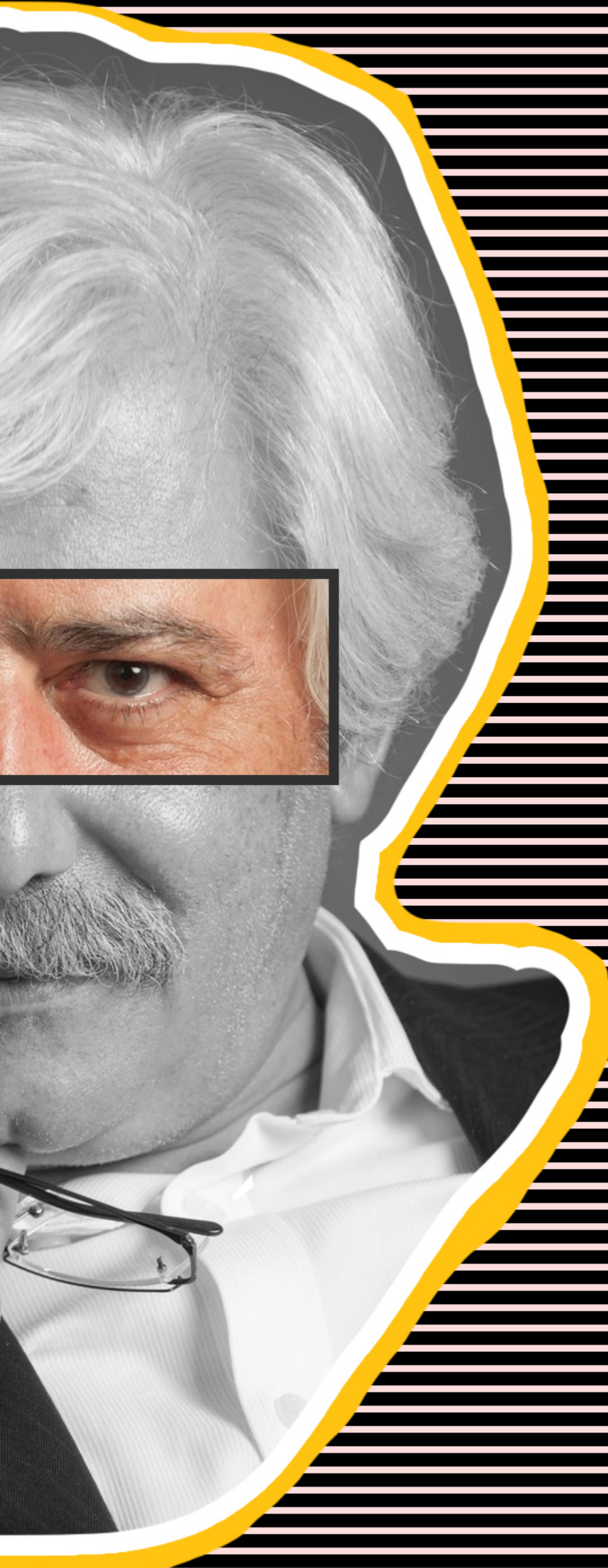
مشکل

یکی از نکاتی که معمولا گریبانگیر ماست، اینه که صراحت و صداقت نداریم و با تعارف و رودربایستی زندگی می‌کنیم در حالیکه اثبات شده همین صداقت نداشتن ما و رودربایستی مون برای نه گفتن توی حالات ظاهری ما نمایون می‌شه و روی ارتباطاتمون تاثیر می‌ذاره...

راه حل

تلاش کنیم بی صداقتی مون رو با بهانه‌هایی مثل «دیدم دلش می‌شکنه، چون گناه داشت، خدا رو خوش نمیاد» توجیه نکنیم. اگه دوستی ما بایه پاسخ صادقانه بهم می‌خوره، واقعا بهتره که ادامه پیدا نکنه؛ چون اساس دوستی بر صداقت آدم‌هایی که از ما #نه شنیدند، به #آری ما اعتماد بیشتری دارند توی دوستی‌های واقعی، رنجش از صراحت، موقتییه و نباید نگرانش بود...
اراده کن می‌توانی.

آقایا...!



آقا نیا...! آقا نیا...!!

اگه توی یه جمع امام زمانی شاد، کسی این جمله رو فریاد بزنه، چه حسی بهتون دست میده...؟

بعضی جمله‌ها با اینکه خلاف انتظار ما هستند واقعیت رو میگن، مخصوصا اگه موضوعشون «انتظار» باشه...

کتاب «کمی دیرتر» داستانی خوندنی، از سید مهدی شجاعی، با زبانی ساده و گرافیکی زیباست که موضوع «وظایف منتظران» و «چشم به راه منجی بودن» رو روایت میکنه، داستانی با چهار فصل و با نگاهی انتقادی و دلسوزانه که می‌تونه دید و فکر مهدوی ما رو عمیق‌تر کنه...

نویسنده‌ی معاصر ایرانی در سال ۱۳۳۹ در تهران به دنیا آمد. شجاعی نویسنده‌ی نام‌آشنای سال‌های اخیر است که در قالب داستان کوتاه، رمان، نمایشنامه و فیلم‌نامه دست به قلم است. بیشتر آثار شجاعی رنگ و بوی مذهبی دارند اما تفاوت آن‌ها با آثار دیگر در زاویه دیدهای متفاوت و قابل تامل آن‌هاست.

شجاعی در سال ۱۳۷۶ انتشارات کتاب «نیستان» را تاسیس کرد. او هدف خود را از این کار، چاپ و نشر آثار برگزیده‌ی ادبیات در حوزه‌های داستان، شعر و نمایشنامه عنوان کرده است. با اینکه رشته‌ی تحصیلی شجاعی در دانشگاه ادبیات نمایشی بوده است اما بیشتر آثار او در حوزه داستان‌نویسی هستند. اینکه شجاعی در زمینه ادبیات نمایشی تحصیل کرده است اما علاقه اصلی او داستان‌نویسی است. کتاب‌های «کشتی پهلو گرفته»، «پدر، عشق و پسر»، «آفتاب در حجاب»، «از دیار حبیب»، «دست دعا، چشم امید» و رمان «کمی دیرتر...» از مهم‌ترین آثار او هستند. تقریباً همه‌ی آثار مهدی شجاعی را انتشارات نیستان روانه بازار نشر کرده است.



چه بازی‌هایی نکنیم؟

برای وقتی که حوصله‌مون سر میره، یا مثلاً کارهامون تموم شده و استراحت می‌کنیم می‌شه. چندتا بازی خوب روی گوشی بریزیم و حسابی سرگرم شیم، اما برای بازی های گوشی هم حواست به چندتا مورد باشه: اول اینکه حتی برای تفریح هم، قلبمون رو با دیدن و شنیدنِ تصویر ها و آهنگهای نامناسب و ناسالم آلوده نکنیم

دوم اینکه از نظر دین پاک اسلام، بعضی بازی‌ها #قمار حساب می‌شن و حتی برای تفریح و بدون بُرد و باخت هم جایز نیستند؛ مثلاً پاسور...

حالا یه سوال بازی‌ای مثل پاسور اگر توی گوشی هم باشه، اشکال داره؟ اینجا دو جواب هست: بعضی مراجع تقلید، مثل رهبری، انجام بازی‌های اینچینی رو حتی در موبایل و کامپیوتر هم جایز نمی‌دونن. اما بعضی مراجع، مثل آیت الله مکارم، این بازی رو، اگه بدون استفاده از ابزار عادی شون، و با مثلاً گوشی انجام شه و بدون قمار و تنها برای سرگرمی باشه جایز اعلام کردند ...



کوتاه یک سفر

تابستان سال ۱۳۹۸ بود. خوب و دقیق آن روز را به خاطر دارم. اصلاً مگر می‌توان آن روز زیبا رو از یاد برد؟ من و خانواده ام تصمیم گرفتیم که به مشهد و زیارت آقا علی ابن موسی الرضا علیه السلام برویم. آن روز یک روز عادی نبود. آن روز ولادت حضرت رضا (ع) بود.

آری آن روز با تمام روزهای دیگر فرق داشت و من خیلی خوشحال بودم که می‌خواهیم در این روز عزیز به دیدار امام رضا علیه السلام برویم. بعد از ظهر از راه رسید و تصمیم گرفتیم، که نماز مغرب و عشاء را در شهر خودمان، نیشابور بخوانیم و بعد از آماده کردن وسایل و کمی استراحت به راه بیفتیم. تقریباً ساعت های ده یا یازده شب بود که ما آماده رفتن شدیم. ما به راه افتادیم و قبل از رفتن به مشهد به خانه مادر بزرگم رفتیم، چون قرار بود که مادر بزرگ هم با ما به حرم امام رضا علیه السلام بیاید.

در دلم غوغایی برپا بود. خیلی احساس خوبی داشتم که در روز ولادت حضرت رضا علیه السلام به دیدار ایشان می‌رویم. درست است که مشهد به شهر ما نیشابور نزدیک است و همسایه ما است، اما ما خیلی وقت بود که به مشهد نرفته بودیم و من دلم پر می‌کشید برای دوباره دیدن حرم آقا و زیارت و درد و دل کردن با او. برای همین خوشحال بودم که در همچین شب عزیز و گرانبه‌ای خداوند نصیبمان کرد تا به زیارت برویم.

تقریباً آخر شب بود که به حرم امام رضا علیه السلام رسیدیم. خیلی شلوغ بود و غوغایی در حرم برپا بود. چراغ‌های رنگارنگ در تاریکی شب می‌درخشیدند، گویی آن شب ستارگان پرنور تر بودند و حرم حال و هوایی دیگر داشت. من و مادرم و مادر بزرگم با هم رفتیم و برادر نه ساله و پدرم هم با هم. خیلی وقت بود که حرم را ندیده بودم و دلم برای امام رضا علیه السلام تنگ شده بود. ساعت‌ها در حرم بودیم و کلی دعا کردیم و نماز خواندیم. با اینکه نصف شب بود باز هم اثری از خواب آلودگی نمی‌دیدیم. کم‌کم سر و کلاه کبوتران حرم از راه رسید. کبوتران سپید رنگ و زیبا به دور گنبد می‌چرخیدند. داشت سحر می‌شد و دقیقاً نمی‌دانم ساعت چند بود. در آن چند ساعت که مهمان امام رضا علیه السلام بودیم، از زمان غافل شدیم. و همانجا بود که صدای زیبا و دل‌انگیز اذان در حرم پیچید. خیلی حال و هوای معنوی و لذت بخشی داشت.



آری اذان شده بود و وقت نماز صبح رسیده بود. ما وضو گرفتیم و در صف نماز جماعت ایستادیم و همگی با هم نماز جماعت خواندیم. کم کم باید برمی گشتیم. لحظه ی سختی بود.

اما بالاخره از آقا امام رضا علیه السلام خدا حافظی کردیم و به سمت شهرمان روانه شدیم. هنگام برگشت هم مانند وقتی که به حرم رفته بودیم شیرینی و شربت های خوش رنگ و خوش طعم پخش می کردند و ولادت امام رضا علیه السلام را به هم تبریک می گفتند. من همانطور که داشتم از حرم خارج می شدم کبوتران سفید و خاکستری رنگی را می دیدم که دسته دسته پرواز می کردند و زائر امام رضا علیه السلام بودند.

در راه وقتی که داشتیم به خانه برمی گشتیم مادر بزرگم از سال های قدیم و خاطراتش می گفت. از زمان هایی که به حرم امام رضا علیه السلام رفته بود و خاطراتی که در ذهنش نقش بسته بود می گفت. خورشید درخشان کم کم از پشت کوه ها نمایان شد و به دنیا سلام کرد. صدای سلام کردن خورشید می آمد و مژده ی روز جدید را می داد و من کم کم با گوش سپردن به خاطرات مادر بزرگم خوابم برد.....

صدا هایی می شنیدم، چشمانم را کمی باز کردم، غوغایی بر پا کرده بودند؛ گنجشک ها را می گویم. و با صدای همین پرندگان بود که از خواب بیدار شدم و دیدم که به خانه رسیده ایم.

ساعت نزدیک به شش صبح بود. خواب آلود بودم و همینطور که به حیاط خانه می آمدم نسیم خنکی می وزید و صورتم را نوازش می کرد. غرق در فکر دیشب و مسافرتمان بودم، درست است مسافرت کوتاهی بود اما خیلی برایم ماندگار شد. آنجا بود که خدا را سپاس گفتم که به ما توفیق داد تا در این روز عزیز به زیارت علی بن موسی الرضا علیه السلام برویم.



دیدار بدون سرزنش

برگرفته از کتاب همراه مثبت، انتشارات آستان قدس رضوی

اولین خاطره من از سفر به مشهد در ۱۴ سالگی و در عید نوروز سال ۱۳۹۶ رقم خورد. روزی که چشمم به گنبد و بارگاه منور و نورانی امام هشتم افتاد تمام دنیا را فراموش کردم و فارغ از زمان و مکانی که بودم فقط خیره شدم به منظره طلایی حرم ستاره هشتم و اشک ریختم. به وسعت تمام غمهایی که برای دل کوچک من بزرگ بود، به وسعت تمام تنهاییهایی که داشتم، به جبران ۱۴ سال مشهد نیامدنم. امام عزیزم با بزرگواری تمام به همه ی درد و غمهایم گوش فرا داد. بدون اینکه مرا سرزنش کند و بدون اینکه به من بفهماند که اشتباه کردم. به تمام غصه‌هایم گوش داد و گوش داد. اصلاً این امام بیش از حد مهربان به غصه همه گوش می‌داد. این امام بیش از حد عزیز بود. من چهار روز بعد که در خانه بودم به این فکر میکردم که چه گوهر نابی در کشور ما آرمیده و خودمان خبر نداریم. این بود خاطره من از اولین سفر به مشهد.





نمیدانم دقیقا از کجا شروع کنم! از زمان شرکت در یک مسابقه امام رضایی بگویم یا قبل تر از آن.

داستان ما دقیقا از سه فروردین شروع شد زمانی که در مسابقه ای شرکت کردیم که جایزه آن سفر به مشهد بود بسیار دلتنگ امام رضا علیه السلام بودیم.

من و دو نفر از دوستانم هر روز دعا می کردیم که امتیاز کافی را کسب کنیم روز اعلام نتایج فقط من قبول شده بودم و دو دوست دیگر امتیاز کافی را کسب نکرده بودند ناامید نشدم و از امام رضا علیه السلام خواستم دوستانم را هم بطلبد قرار بود تعدادی از نفرات هم قرعه کشی شوند در میان، ۱۴۰۰۰ نفر و در روز ولادت حضرت معصومه علیها السلام دو دوست دیگر هم اسمشان در قرعه کشی درآمد از خوشحالی در کنار یکدیگر گریه می کردیم بعد از دو هفته عازم مشهد شدیم و یک سفر به یاد ماندنی و بسیار شیرین را در کنار امام رئوف علیه السلام تجربه کردیم

اون نی نی بغل مامانش

خانم سودا جلالی عزیز و دوست داشتنی از تبریز برای زائر کوچولوهای امام رضا (علیه السلام) هدیه‌های دوست داشتنی خوشکلی رو ارسال کردن که هر بار نگاهش میکنیم همه وجود مون قلب‌قلبی میشه.

عروسک‌هایی که مامانی دارن، دختر دارن، مامان بزرگ دارن، روسری‌های خوشگل رنگی رنگی.

اصلا شما اون نی نی بغل اون مامانی رو ببین، نمیشه دلت نره براشون.

چقدر آخه ذوق و وقت برای هدیه ای امام رضایی که قراره از طرف حرم به مهمون کوچولوهاش داده بشه.

ممنونیم ازتون خانوم دوست داشتنی و با ذوق و مهربون.



عروسک شیرازی‌های مهربون



خانم جعفری از شهر گلستان شیراز از استان فارس که چهارده تا عروسک شیرازی مهربون و بالبخند برامون فرستادی، اینو بدون که هم خادمای حرم امام رضا (علیه السلام) هم خادمای شما تو نورالهدی از دیدن این همه عروسک بامزه و خوشمزه و گل‌منگلی ذوق کردیم و حالمون خوب شد.

عروسک‌هایی که میخواد به دست زائر کوچولوهای برسه که یه عمر از یادگاری ای که یکی از نوکرای امام رضا (علیه السلام) بهشون داده کیف کنن و خاطره خوب براشون ساخته بشه.

شما خاطره ای برای زائرای امام رضا (علیه السلام) میسازی که تا نفس تو سینه دارن حس خوبش رو تنفس میکنن. ممنونیم ازت

یک سوال تکراری

فضای مجازی اتلاف وقت نیست؟

برای بعضی‌ها

این سوال پیش میاد که

اصلا اینکه ما وقتمون رو صرفِ

فضای مجازی کنیم خوبه؟

اتلاف وقت نیست..؟

خدا دوست داره یا نه ...؟

توی دین ما،

طبق یه قاعده‌ی کلی،

تا وقتی چیزی حلال یا حرام

اعلام نشده، انجام دادنش

موردی نداره

البته درباره‌ی بعضی

اختراعات و اکتشافات جدید،

نظر عالمان دین، مهمه

به طور کلی،

استفاده از فضای مجازی،

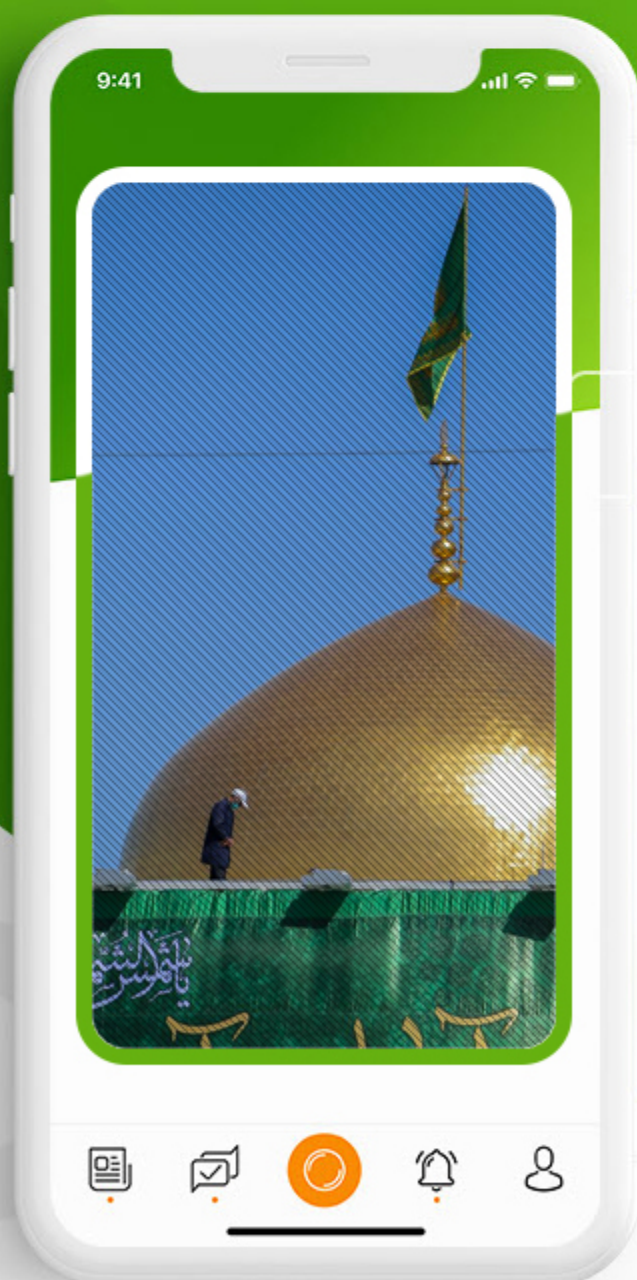
بدون به گناه افتادن و همراهِ

مدیریت زمان و کارها،

خیلی هم خوبه؛

خصوصا اگه برای

یاد گرفتن کارهای خدایی باشه ...



نبوت تراش تباهی

یا کریم (پرنده‌ای طوسی رنگ) را برداشتیم حرکت کردیم به سوی بهشت هشتم، شور و هیجان زیادی داشتیم، چند سالی بود که به حرم نرفته بودم دلم مانند یک کبوتر بود.

به شهر مقدس مشهد رسیدیم، تا وارد شهر شدیم، چشمان خانواده و من به حرم خیره شد.

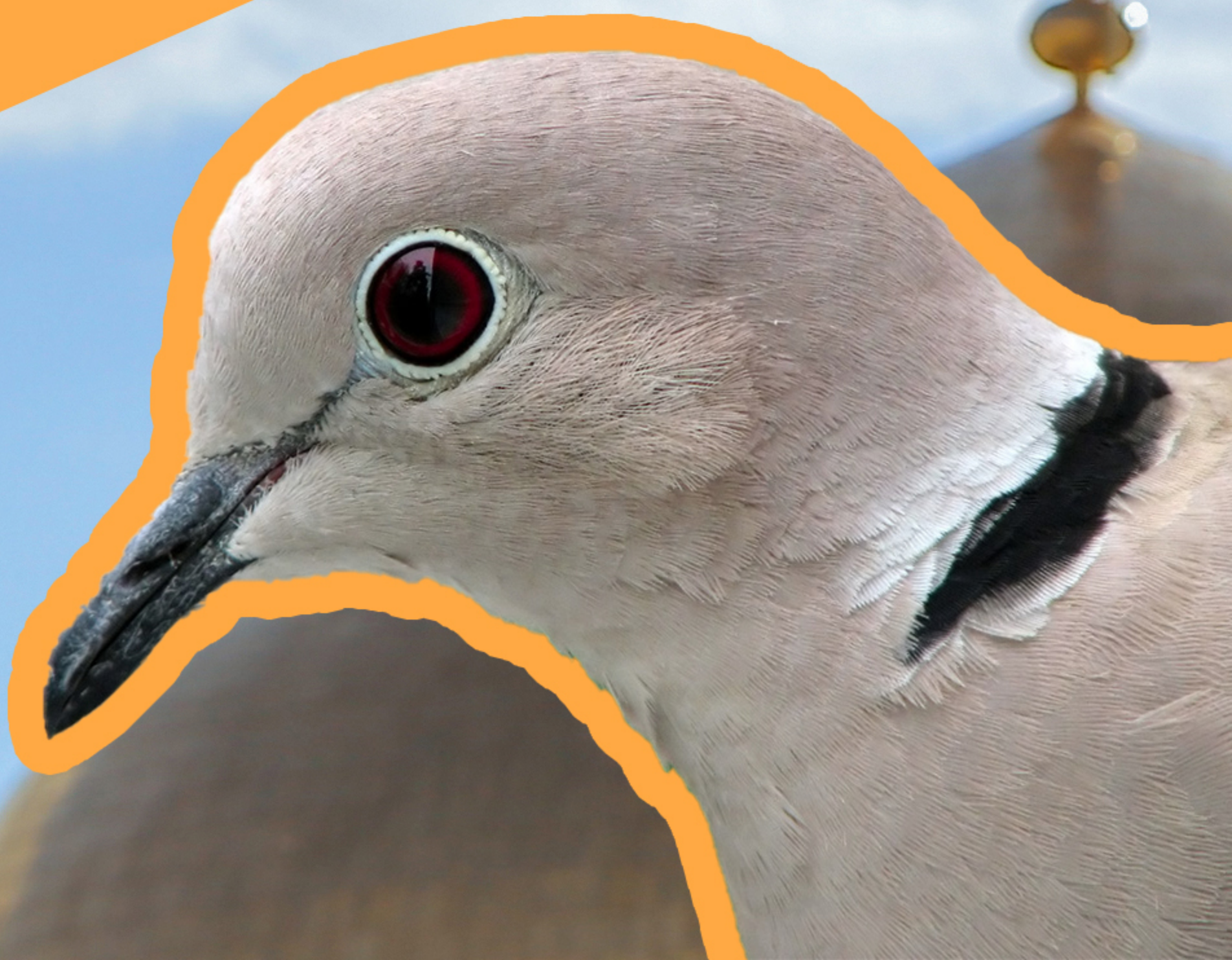
در قسمت بازرسی از دیدن یا کریم تعجب کردند، گفتم کبوتر است. خادمان با لبخند گفتند: یا کریم است.

بعد از بازرسی یا کریم شوق پریدن داشت، روی دست من تکان می خورد. روی سر خواهرم گذاشتم، از شوق دیدن حرم، دل او آرام نگرفت. پرید به سوی پنجره. اشک هایم جاری شد. پدرم گفت: از اول راه، یا کریم غریبی اش می کرد.

از همان وقت، برای یا کریم و امام رضا (علیه السلام) صلوات و سوره میخوانم.

حالا هم میگویم: یا غریب الغریبا به تو سپردم آن یا کریم غریب را

مهیا ایزی از سبزوار



زهرا شکوری از تبریز

هربار که خاطرات آنجا را مرور میکنم لبخندی بر لبانم مینشیند و دلم همچون کبوتری پر میکشد تا حرم. این یک سفر بود اما من نامش را دعوت گذاشته ام.....

اسماء نخعی

همیشه عدد هشت را دوست داشتم چون به نظرم عدد شانسم هست، باید خیلی خوش شانس باشی که امام رضا علیه السلام امامت باشه، فقط عاشقان می دانند که عشق چقدر خوب است مخصوصا که عشقت امام رضا باشه!!

زهرا مقاری از تهران

من امانتِ ولایت را پذیرفتم... به دل کشیدم بارِ عشقِ جوشانِ تو را... به جان خریدم مهرِ رخشانِ تو را... اما کیست که نداند که این امانت که علتِ پیدایشِ من است را... قدر ندانستم، چشمم که به زخرف و زیرجِ دنیاءِ دون افتاد، دل؛ که مخزنِ اسرار و منبعِ انوار بود را و ادا دادم به حیاتِ زودگذر و فانیِ دنیا...

گوشه‌هایی از متن‌های شما



رکاز مامانه این نبور

من وقتی که ۵،۶ سالم بود داداشم ۸،۹ سالش بود. داداشم از بچگی تشنج می کرد و خیلی ضعیف بود..... من بچه بودم ولی یادمه که خیلی ضعیف بود....

یه مدتی بود داداشم به شدت سرما خورده بود، بردیم دکتر... دکتر گفت باید گلوشو عمل کنیم تا خوب بشه وگرنه وضعش بدتر میشه.. مامانم خیلی نگران و ناراحت بود، اخه داداشم خیلی ضعیف بود شاید دوام نمی آورد... از یه طرف داداشم با تشنج، گلوش وضعش بد بود از یه طرف هم تشنج می کرد.... از یه طرف به عالمه دارو برا تشنجش مصرف می کرد از یه طرف دارو برا سرما خوردگی و گلوش..... صبر کردیم ولی داداشم خوب نشد، تصمیم گرفتیم ببریم شفاشو از امام رضا (علیه السلام) بگیریم.

حدودا سفرمون یک هفته ای بود، تو این یک هفته داداشم حالش خیلی بد بود باز تشنج باز می تب، باز سرما خوردگی.... مامانم بخاطر داداشم تو هتل می موند... مامانم خیلی ناراحت بود هی می گفت آقا جون ما او مدیم اینجا شفا بگیریم نه اینکه بدتر بشه....

با اینکه مامانم امید زیادی نداشت ولی از امام رضا (علیه السلام) میخواست که داداشم حداقل تشنج نکنه... ولی با این حال فکر نمی کرد داداشم خوب بشه....

از مسافرت برگرشتیم، بابام گفت بهتره داداشمو ببریم یه دکتر دیگه، بردیم یه دکتر دیگه.... دکتري که رفتیم پیشش گفت که اصلا گلوی داداش من نیاز به عمل نداره و باید قرص های دیگه و درستی مصرف کنه..... سرما خوردگی و گلو درد داداشم بدون عمل خوب شد..... مامانم خیلی خوشحال بود ولی هنوز تشنج و ضعف بود....

روزها گذشت سالها گذشت داداشم خیلی خوب شد تا حدی که نه تشنج می کنه، نه داروی تشنج مصرف می کنه..... خیلی هم از اون موقع به بعد قدرت گرفته و ذهنش که در کودکی خیلی کار نمی کرد و تمرکز نداشت خوب شده.....

ف.ز. کریمی ۱۳ ساله از شهرکرد



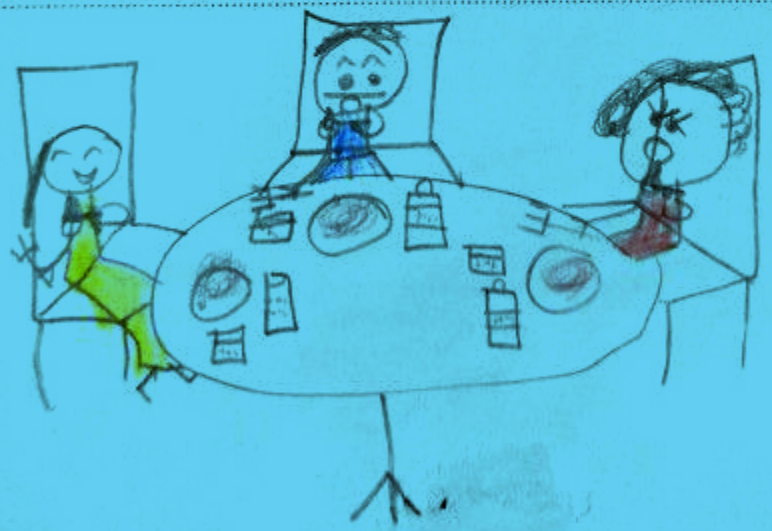
یک راستان کورگانه

سلام من آنیسا منصور آبادی کلاس اول هستم و تازه سواد دار شدم، این خاطره که از سفر مشهد هست رو خودم نوشتم و نقاشی کردم



من می خواهم درباره ی سفر به مشهد بنویسم. من و پدر و مادرم لباس، مسواک، چادر و خوراکی در چمدان گذاشتیم. من عروسکم را در کیفم گذاشتم. بعد سوار ماشین شدیم. در راه درخت ها را دیدم و از پل بزرگی رد شدیم و چند روستا دیدم.

بعد از چند ساعت به مشهد رسیدیم و به یک هتل رفتیم. در آن جا از پنجره ی هتل دو کبوتر دیدم و برای آنها مقداری نان ریختم. بعد که به کبوترها نان دادم رفتم سر درسم، وقتی درسم تمام کردم به رستوران هتل رفتم.



بعد آماده شدیم و موقع نماز به زیارت رفتیم، مادرم برای من یک چادر گل گلی پوشید. آنجا لپ های رنگی که همه جا را زیبا کرده بود را دیدم. همگی با هم نماز خواندیم و من برای بیماران دعا کردم.



بعد از زیارت رفتیم، مادرم برای من یک چادر گل گلی پوشید. آنجا لپ های رنگی که همه جا را زیبا کرده بود را دیدم. همگی با هم نماز خواندیم و من برای بیماران دعا کردم.



اگانت هاك رسمي حرم مطهر در فضاك مجازي

هر اگانت را مي توانيد در پيام رسان هاي مختلف مثل اينستاگرام، تلگرام، سروش، گپ، روبیکا دنبال كنيد:

@dokhtar_razavi

@pesar_razavi

@razavi_aqr_ir

@koodakane_razavi

@shamim_razavi_ir

@revaq_ketab

@razavi_tv

@razavi_marasem

www.nooralhoda.razavi.ir

www.haram.razavi.ir / @mokhatabin

www.nooralhoda.razavi.ir

دخترونه حرم رضوي

پسرونه حرم رضوي

صفحه رسمي حرم

صفحه كودكانه رضوي

صفحه شعر شميم رضوي

صفحه رواق كتاب

صفحه توليدات حرم

صفحه مراسم حرم

سامانه ثبت نام نورالهدى

سامانه مخاطبين حرم مطهر

سایت مسابقات، آرشیو نشریات و آثار مخاطبین

بعضی از هدیه‌های خوشگلی که فرستادین



هانیه ساعی از آمل



خانم چوپانی از مبارکه اصفهان



لیلا، نگار و فاطمه دبستان



پریسا کدخدایی



فاطمه جوادزاده از یزد



خانم آزادی از استان فارس



ارسالی مخاطب



ارسالی مخاطب

معرفی دو کتاب

«آیه‌های دخترانه» یک فرصت ناب برای دختران نوجوان و جوان است تا نگاهی عمیق و متفاوت به قسمتی از حرف‌های خالق مهربان درباره جایگاه زن در قرآن کریم داشته باشند.

این کتاب هدیه‌ای از حرم امام رضا (علیه السلام) به تمامی بانوان و دختران مسلمان است؛ آنها که دوست دارند قرآن را نه تنها با زبان که با قلب بخوانند و حرف‌های عاشقانه خداوند را با گوش جان بشنوند.



سکوی پرتاب

فقط پسرها بخوانند!



«سکوی پرتاب»؛ کتابی انگیزشی برای پسران است و توصیه‌هایی اخلاقی- اجتماعی و فرهنگی برای موفقیت در زندگی و ساختن آینده مطلوب برای پسران دارد.

البته خواندن این کتاب برای همه مفید است و این اختصاص صرفاً به خاطر اختصاص مثال‌های کتاب برای این گروه فکری است. کتابی ساده و روان ...



لشرف سادس رلم زائر کو چو لوله عرم
کار آسونی نمود

واقعات توغ ممنونیم و خیلی دوست داریم